



حکمت صدرا برترین فلسفه است/ ارزیابی جالب از مخالفان جدید فلسفه

رئیس بنیاد حکمت اسلامی صدرا معتقد است اینکه بگویند انقلاب اسلامی متأثر از حکمت متعالیه است، قابل تفسیر است؛ البته به این معنا نیست که مثلاً کتاب اسفار ملاصدرا را در مقابل گذاشته و خط به خط از آن الهام گرفته باشند.

رئیس بنیاد حکمت اسلامی صدرا معتقد است اینکه بگویند انقلاب اسلامی متأثر از حکمت متعالیه است، قابل تفسیر است؛ البته به این معنا نیست که مثلاً کتاب اسفار ملاصدرا را در مقابل گذاشته و خط به خط از آن الهام گرفته باشند. به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله سید محمد حسینی خامنه‌ای - برادر بزرگ رهبر معظم انقلاب - متولد سال 1314 ش در مشهدالرضا(ع) است.

وی پس از گذراندن دوره مقدمات، سطح و قسمتی از دروس خارج، در حوزه علمیه مشهد و بهره‌مندی از آیات سیدمحمد هادی میلانی(ره)، شیخ هاشم قزوینی(ره) و میرزا جواد تهرانی(ره) به قم مهاجرت کرد و محضر فقهای عظام، بروجردی(ره) و امام خمینی(ره) را در دوره‌های عالی فقه و اصول، درک کرد و مباحث قویم فلسفی و عرفانی را از محضر فیلسوف و عارف بزرگ عصر، علامه سیدمحمدحسین طباطبایی(ره) فرا گرفت.

آیت‌الله خامنه‌ای در اوایل دهه 50 شمسی با همکاری گروهی از فضلای قم «؛ مؤسسه تحقیقاتی حقوق اسلام» را در سطح بین‌الملل، تأسیس کرد. پس از دستگیری اعضای مؤسسه توسط ساواک و تعطیل شدن فعالیت آن، وی به دعوت استاد شهید مطهری در حسینیّه ارشاد رحل اقامت افکند و به کارهای علمی و فرهنگی پرداخت و در نتیجه به تألیف آثاری در رشته فقه، حقوق و تفسیر توفیق یافت.

وی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به فرمان امام خمینی(ره) به عضویت «؛ شورای تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران» انتخاب شد و در نگارش پیش‌نویس قانون اساسی همکاری نمود. وی همچنین پیش‌نویس طرح آزادسازی گروگان‌های آمریکایی در قرارداد الجزایر (بین ایران و آمریکا) را نوشت. استاد در سال 1360 و در زمان نمایندگی مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی، از سوی ضد انقلاب، مورد سوء قصد مسلحانه قرار گرفت و مجروح شد؛ اما دو محافظ همراه ایشان به شهادت رسیدند.

وی در اوایل دهه 70 «؛ بنیاد بین‌المللی حکمت اسلامی صدرا» را جهت تبیین، ترویج و دفاع از فلسفه اسلامی بنیان نهاد که مجله تخصصی فلسفی «؛ خردنامه صدرا»، انتشار چند ده اثر حکمی و فلسفی، و برگزاری چندین دوره همایش بین‌المللی، از جمله آثار و برکات این بنیاد است.

در سابقه علمی آیت‌الله سیدمحمد خامنه‌ای علاوه بر تدریس در حوزه و دانشگاه (مانند: علامه طباطبایی، الزهرا(س) و دانشکده روابط بین‌الملل)، وکالت پایه یک دعاوی دادگستری، صاحب امتیاز و سردبیر مجله مسائل ایران و عضویت در مؤسسه گفتگوی بین‌ادیان، انتشار چندین کتاب ارزشمند به چشم می‌خورد: حکمت متعالیه و ملاصدرا (ترجمه شده به زبان‌های انگلیسی، عربی، چینی و کره‌ای)؛ سیر حکمت در ایران و جهان؛ ملاصدرا (زندگی، شخصیت و مکتب صدرالمتألهین)؛ میرداماد؛ روح و نفس؛ ملاصدرا، هرمنوتیک و فهم کلام الهی؛ فلسفه زن بودن؛ انسان در گذرگاه هستی(دو جلد)؛ امام علی(ع) و صلح جهانی؛ ویژگی‌های جهان‌بینی اسلامی؛ القواعد الفقهیه فی الاحادیث الکاظمیه(ع)؛ خداشناسی؛ اقطاع و حقوق تقسیم اراضی دولتی؛ علم قاضی؛ حقوق و جزای عمومی؛ اسرار آیات و انوارالبینات، رساله متشابهات القرآن؛ الانسان فی رحلة الوجود؛ الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه؛ الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه؛ المبدأ و المعاد فی الحکمة المتعالیه؛ الملاصدرا و الحکمة المتعالیه؛ تصحیح و ترجمه «؛ المظاهر الالهیه» ملاصدرا؛ مجموعه مقالات؛ ایقاظ النائین و

مشروح گفتگوی نشریه معارف (ویژه نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری) با آیت‌الله سید محمد خامنه‌ای را در ادامه می‌خوانید.

* در منابع دینی به ویژه قرآنی (آیات: 151، 231، 251، 269 بقره؛ 48 آل عمران و...) مکرر به واژه «؛ حکمت» برمی‌خوریم. معنای اصطلاحی آن در ساحت علوم عقلی چیست و نسبت آن با «؛ فلسفه اسلامی» چگونه است(وجوه تمایز یا تشابه و یا

یگانگی؟ چرا آخوند ملاصدرا اصرار دارد که فلسفه خود را «حکمت متعالیه» بنامد؟

– در اصطلاح علوم عقلی گاهی «حکمت» را به جای «فلسفه» به کار می‌برند؛ چون کلمه فلسفه در اوایل آشنایی مسلمانان با فلسفه یونانی زیاد معمول نبود و علوم عقلی و حتی علوم پیرامونی طبیعی و ریاضی آن را حکمت می‌نامیدند، و این لفظ ملهم از قرآن مجید بود که در ذکر کلمه حکمت، به اخلاق و معارف نظری و عملی ناظر بود. حتی تا همین قرون اخیر هم به فلسفه، «حکمت نظری» می‌گفتند و به علوم طبیعی «حکمت طبیعی» و به ریاضیات، «حکمت ریاضی» نام می‌دادند.

علوم عقلی را از این‌رو حکمت می‌نامیدند که در لغت به معنای استحکام و دوری از نقص و خطاست؛ و فلسفه را چون بر اساس برهان و استدلال منطقی و عقل‌پسند بنا گردیده است، می‌شود حکمت نامید. این نام را مسلمانان پس از آشنایی با فلسفه با الهام از قرآن مجید روی آن گذاشتند.

اما بعدها نام «فلسفه» که از کلمه «فیلسوف» (به معنی دوستدار حکمت) گرفته شده در کنار کلمه حکمت معروف شد و با رشد فلسفه مشایی در میان مسلمانان، به تدریج جای کلمه حکمت را گرفت. ملاصدرا «حکیم» (فیلسوف) را انسانی می‌داند که خداوند از حکمت خود به او افاضه کرده باشد؛ بنابر این فلسفه واقعی را که با آئین الهی اسلام موافق و در تعامل باشد، «حکمت» می‌نامد.

به‌نظر ملاصدرا، حکمت و فلسفه واقعی باید منشأ الهی و قرآنی داشته باشد تا بتواند بر مکاتب عقلی و فلسفی دیگر مانند مکتب مشایی و اشراقی برتری و «تعالی» یابد. مکتب مشاء، مکتبی خشک و برهانی با ابزار علم منطق است که ملاصدرا از آن به عنوان «حکمت بحثی» یاد می‌کند و مکاتبی مانند اشراق یا تصوف را که مدعی «چشیدن حقیقت با ذائقه باطن و روح» هستند و برعکس مشائیان به استدلال عقلی و اثبات منطقی بی‌اعتنا می‌باشند، «حکمت ذوقی» (ذوق به معنی چشیدن) می‌نامد. ملاصدرا این دو مکتب را فاقد مزیتی که در مکتب دیگر هست می‌داند؛ ولی مکتب خود را که علاوه بر شهود و اشراق بر پایه عقلانیت و استدلال بنا شده و از قرآن مجید الهام می‌گیرد (و به اصطلاح با منطق اسلامی و قرآنی هماهنگی دارد) «حکمت متعالیه» و گاه «حکمت عرشیه» نام می‌دهد. متعالی است چون بر آن‌ها مزیت دارد.

ملاصدرا برخلاف بسیاری از فلاسفه مسلمان، یک مفسر حرفه‌ای قرآن و استاد در حدیث‌شناس و استاد دیده است و کاملاً به عقاید حکمت‌آمیز اسلامی – چه در الهیات و حکمت نظری و انسان‌شناسی و چه در اخلاق و حکمت عملی – آشنا و به آن معتقد است؛ و به همین سبب سعی می‌کند که فلسفه او از لحاظ قالب، فلسفی و منطقی و از لحاظ محتوا، اسلامی و قرآن‌پسند و بر اساس فرهنگ اهل‌بیت (ع) باشد؛ و به عبارتی، سعی دارد که با حکمت متعالیه خود، فلسفه و حکمتی اسلامی را عرضه کند. ملاصدرا شرحی بر اصول کافی کلینی دارد و بخشی از قرآن مجید را هم تفسیر عرفانی و فلسفی کرده است. وی صریحاً فلسفه‌ای را که مدعی جهان‌بینی واقعی ولی مخالف با کتاب و سنت باشد، نفرین می‌کند. متأسفانه برخی بدون توجه دقیق بر این مسائل، به مکتب ملاصدرا طعنه می‌زنند و غیر عادلانه در مورد آن حکم می‌کنند.

* با توجه به بازخوانی انتقادی شما از تاریخ فلسفه، آیا واقعاً فلسفه اسلامی موجود، «حکمت متعالیه» و فلسفه برتر است؟ بر این اساس آیا لزومی به تأسیس بنیادهای دیگر فلسفی (مشایی و اشراقی) در جنب بنیاد حکمت اسلامی صدرا، جهت معرفی فلسفه اسلامی، نمی‌بینید؟

– مکتب ملاصدرا با شکل و محتوایی که عرضه می‌کند تا به امروز، حکمت و فلسفه برتر بوده و برتر از او مکتبی فلسفی نیامده و مزایای آن بر دو مکتب دیگر مسلم است؛ ولی به این معنا نیست که کسی فلسفه مشاء یا اشراق را نخواند و این دو مکتب را از دایره بحث و نظر دور بسازد. بلکه برعکس، برای فهم دقیق مکتب ملاصدرا آشنایی با فلسفه مشاء و حکمت اشراق مفید است و از لحاظ روش آموزشی، این کار جزو مقدمات و پیش نیازهای آن شمرده می‌شود.

این موضوع جدای از لزوم تأسیس مؤسسات و بنیادهایی برای آن دو مکتب است و امروز هم عملاً، برای ابن‌سینا و مکتب او مؤسسه‌ای موجود هست. البته صرف تأسیس مکان و بنیاد برای یک مکتب ملازمه‌ای با اعتلای آن ندارد.

* بر مبنای «حکمت متعالیه»، حکیم و فیلسوف کیست؟ جایگاه امروزی او و – پیش‌تر از آن – رسالت حکمت متعالیه، چیست؟ اصولاً نکات و نقاط مغفول و نادیده حکمت متعالیه را چه می‌دانید؟

– در حکمت متعالیه و تعریفی که صدر المتألهین در مقدمه کتاب «المظاهر الالهیه» از حکمت می‌کند، آن را معرفت حق تعالی و صفات و افعال او و شناخت آفرینش می‌داند، تا حکیم بتواند با این معارف راه سعادت را بیابد و به خوشبختی و مقامات عالی معنوی برسد. بنابر این حکیم و فیلسوف کسی است که با روش عقلی و شهودی به یک جهان‌بینی جامع، شامل انسان‌شناسی و

خداشناسی توحیدی قرآنی (نه یونانی) و معادشناسی برسد، تا بتواند زندگی خود و جامعه را به سوی سعادت سوق دهد. بنابر این حکیم و فیلسوف، مسئول روشننگری و هدایت جامعه است و رسالت حکمت متعالیه که از قرآن و حدیث الهام می‌گیرد در اصل، ادامه کار انبیاست؛ به شرط آنکه مستغرق مسائل جزئی فکری و فلسفی نشود و هدف را گم نکند.

مسلم است که حکمت متعالیه ملاصدرا یک مکتب تازه تأسیس است که فقط چهار قرن از عمر آن می‌گذرد و نمی‌شود آن را خالی از نقاط مغفول دانست و اكمال این مکتب به حکمای قرآن‌پژوه دیگری نیازمند است تا آن را تکمیل کنند؛ و حتی دین مبین اسلام هم تا روز غدیر و نزول آیه «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» نقطه‌ای خالی داشت که با نزول این آیه، رسالت اسلام کامل شد.

* وضعیت کنونی فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه را در جهان و ایران، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ از منظر آسیب‌شناسانه، مشکل اساسی فلسفه اسلامی رایج چه می‌باشد؟

– وضع فلسفه اسلامی در ایران با وضعیت آن در جهان، خیلی متفاوت است. از لحاظ بین‌المللی، حکمت متعالیه و حتی فلسفه اسلامی تا سال‌های اخیر، جز نزد چند محقق غربی، در کمتر محفل علمی یا دانشگاهی شرقی یا غربی معروف و مطرح بود. تلاش‌هایی که «بنیاد حکمت اسلامی صدرا» در ظرف دو دهه فعالیت بین‌المللی و تبلیغ این مکتب در محافل فلسفی جهان انجام داده، تا حد قابل قبولی حکمت متعالیه و ملاصدرا و کارایی این مکتب را به جهان معرفی کرده است و این آشنایی رو به رشد است.

اما در داخل ایران، وضع فلسفه اسلامی در حوزه‌ها با وضع آن در دانشگاه‌ها فرق فراوان دارد. در حوزه قم و برخی حوزه‌های علمیه شهرستان‌ها، به ظاهر تدریس و تحصیل فلسفه اسلامی به‌خصوص مکتب ملاصدرا، خوب و رایج است و افراد متخصص و اساتید نامدار این رشته‌ها به تدریس و تألیف مشغولند؛ ولی نفوذ فلسفه‌های ضعیف و بدون عمق و تحقیق غربی، به خصوص مکاتب قرن معاصر آن، متأسفانه اذهان فضیلتی جوان را به خود مشغول کرده و بیم آن است که از تحقیق و پیشبرد فلسفه اسلامی و سدّ ثغور آن باز بمانند و در سراب افکار و عقایدی متنوع و متضاد که از سوی غرب در ایران تزریق می‌شود، راه خود را گم کنند.

حکمت متعالیه ملاصدرا اگر چه یک نظام کامل است و بنیان مستحکمی از تفکر فلسفی را عرضه می‌کند، ولی در عین حال به تقویت مبانی و توسعه مسائل و شرح و تفسیر برخی رموز عرفانی خود محتاج است و در ابعاد مختلف از بازنگری و طرح مجدد مسائل آن بی‌نیاز نیست؛ و جای این‌گونه تلاش‌های علمی، در اصل حوزه علمیه قم و محضر اساتید فلسفه است.

اما وضع فلسفه اسلامی در دانشگاه‌ها چندان مطلوب نیست. از این‌رو که:

اولاً: بیشتر دانشکده‌های ایران بر پایه تدریس فلسفه‌های غربی پایه‌گذاری شده‌اند و دانشکده‌هایی که عنوان آن فلسفه و الهیات اسلامی باشد، بسیار کم و کمتر است؛ و در همان دانشکده‌ها هم نحوه تدریس و کتاب درسی و امتحان آن اشکالاتی دارد و بازده آن کم است.

ثانیاً: فلسفه‌ای که به عنوان فلسفه غربی به ذهن دانشجوی ریخته می‌شود، مشتی تفکرات متضاد متفکران غربی – اعم از رئالیست و ایدئالیست – و مشتی فتوای فلسفی است که به نام تفکر فلسفی ولی خالی از انسجام و ناتمام، می‌باشند که برخی از آنها از جزمیت فلسفه گریزانند و صبغه ضد فلسفه دارند و برخی از فلسفه جدا شده و به مباحث زبان و هرمنوتیک و مانند این‌ها پرداخته‌اند و قادر نیستند مانند یک نظام واقعی فلسفی (فلسفه اسلامی) به پرسش‌های فراوان فلسفی و جهان‌شناختی پاسخ دهند.

در این مراکز دانشگاهی یا حکمت متعالیه تدریس نمی‌شود یا به گونه‌ای ناقص آموزش داده می‌شود که محصل فلسفه با متون معتبر ملاصدرا و حکمای دیگر آشنا نمی‌گردد یا اگر اصل متون را می‌خواند به عمق آن نمی‌رسد.

البته در کنار اساتید برجسته این رشته، اساتیدی هم هستند که عمق چندان‌ی ندارند و خود به فهم مجدد مکتب ملاصدرا محتاجند.

از نظر آسیب‌شناسی فلسفه اسلامی، در مجموع می‌توان به این موارد اشاره کرد:

1. کمبود استاد ذی‌صلاح. 2. نبود متون اصلی حکمت ملاصدرا یا تهیه شده بر اساس آن؛ همان‌طور که برای مثال علامه طباطبائی(ره) دو جلد کتاب «بداية الحکمة» و «نهاية الحکمة» را برای نوآموزان فلسفه نوشتند. 3. نبود برنامه مدون صحیح از طرف شورای انقلاب فرهنگی یا مجلس شورای اسلامی و کمیسیون مربوطه و تعیین تکلیف دانشکده‌ها.

* از نظر شما، رویکرد و راهکار بایسته روزآمدترسازی، کارآمدترسازی و عملیاتی‌تر کردن ظرفیت‌های نهفته در فلسفه اسلامی چیست؟ آیا شما راهبردی برای بهره‌برداری بهتر از ظرفیت‌های فلسفه اسلامی و خارج کردن آن از ساحت محض ذهنی و امتداد عینی و اجرایی آن، پیشنهاد می‌دهید؟

– البته فلسفه اسلامی و اصولاً یک فلسفه واقعی کم و بیش با بینش‌ها و دانش‌های همزمان خود و تحولات و ترقیات آن‌ها ارتباطی دارد و باید داشته باشد تا به اصطلاح روزآمد باشد و از ترقیات فکر و دانش روز عقب نماند. در فلسفه اسلامی این کار وظیفه اساتید حوزه و دانشگاه است که مطالعاتی به اصطلاح بین رشته‌ای و تطبیقی و مانند این‌ها را، با علومی که موضوعات و مسایل نسبتاً مشترکی با فلسفه دارند، جزو کار خود بدانند تا از پیشرفت‌های عصر خود عقب نمانند.

اما عملیاتی و به اصطلاح عملی کردن حکمت و ورود از فلسفه نظری به فلسفه عملی (مانند طرح و بحث مسائل سیاست و جامعه و جوان، و اصولاً زندگی انسان‌ها) همواره از اهداف فلسفه بوده است؛ و از دیرباز حکمت را به «؛حکمت نظری» و «؛حکمت عملی» تقسیم می‌کرده‌اند تا بفهمانند که فلسفه به هیچ وجه در انحصار تفکر محض و داشتن یک جهان‌بینی صرف نیست بلکه این بخش فلسفه برای آن است که سعادت و زندگی بهینه انسان را برنامه‌ریزی و بیان کند و فلسفه را از ذهن به عینیت خارج بکشاند.

خوشبختانه در میان مکاتب متعدد فلسفی، در فلسفه اسلامی و حکمت متعالیه، این ظرفیت و استعداد وجود دارد که عملیاتی شود و از ذهن و فکر به صحنه جامعه بیاید. بنیاد حکمت اسلامی صدرا در دهه اخیر به‌طور دقیق و روشن به دنبال این هدف و استفاده از این ظرفیت بوده و هر ساله همایش‌هایی تحت عناوینی، مانند سیاست، خانواده، جوان، اخلاق، و موارد دیگر حکمت عملی برگزار نموده که مقالات آن چاپ شده و در دسترس است.

از جمله راهبردهایی که برای رسیدن بیشتر به اهداف اجتماعی و عینی‌تر کردن فلسفه، به نظر می‌رسد، یکی ادامه همین شیوه بنیاد حکمت اسلامی صدراست و دیگر مطالعات تطبیقی با هدف جستجو و یافتن و بهره‌برداری از فلسفه و مبانی و مسائل و مفاهیم آن برای به‌سازی زندگانی انسان‌ها، اعم از خانواده و شهروند و ملت و حتی جامعه بشری و آیندگان، است.

* رابطه فلسفه اسلامی با «؛اسلامی شدن علوم انسانی» چیست؟ به عبارت دیگر تعامل حکمت متعالیه با دیگر شاخه‌های علوم انسانی اسلامی چگونه است و باید باشد؟

– فلسفه را حکما «؛مادر علوم» معرفی می‌کردند، چون موضوع هر علم و معنا و وجود آن باید در فلسفه اثبات شود؛ و چون موضوع اصلی و پایه علوم انسانی بر انسان قرار گرفته، ناگزیر باید به انسان‌شناسی فلسفه متکی باشد، و سرخود نمی‌تواند انسان و ذاتیات و فطریات و حتی نیازهای حیات فردی و اجتماعی او را تعریف و تعیین کند؛ پرتگاهی که علوم انسانی در غرب در آن فرو افتاده است.

در کشور ما و بیشتر کشورهای شرقی به سبب دو قرن نفوذ و فعالیت سیاسی و نظامی کشورهای استثمارگر غربی در آن‌ها، علوم انسانی بر پایه بینش منحرف غرب تبلیغ و تزریق شد و در دانشگاه ما – که دست غرب در تأسیس آن دخالت داشت – به اجرا درآمد. در کشور ما نیز برخی اساتید این رشته‌ها را هم همان‌ها تربیت کردند؛ در نتیجه بیشتر شاخه‌های علوم انسانی، در بحران و سرگردانی بین مبانی و اصول اسلامی و مبانی غربی حیران بوده و به سبب سلطه انسان‌شناسی اومانیزستی و مادی‌گرا، هنوز نمی‌تواند جایگاه حقیقی خود را پیدا کند و به جای کعبه، ره ترکستان گرفته است.

عنوان «؛اسلامی شدن علوم انسانی» به این معناست که علوم انسانی باید در این سرگردانی، بین غرب و بوم ایرانی – اسلامی خود، یکی را انتخاب کند و مسلماً این یکی همان فرهنگ و مبانی فلسفی اسلامی و ایرانی است. هم اسلام و هم ایران، قرن‌ها مربی و معلم بشر غربی بوده‌اند و صلاحیت رهبری علوم انسانی را دارند.

حکمت متعالیه می‌تواند علوم انسانی را از پایه و اصول متحول کند و انسان واقعی را که فلسفه اسلامی و منابع وحیانی آن، یعنی قرآن و اهل‌بیت(ع)، به ما معرفی کرده‌اند، پایه قرار دهد. در این وضعیت است که خواهیم دید مسائل این علوم چه تغییرات بنیادی خواهد یافت و صورت صحیح و حقیقی به خود خواهد گرفت.

* آیا انقلاب اسلامی متأثر از «؛حکمت متعالیه» است یا انقلاب ما یکی از مظاهر، مصادیق و وجهی از وجوه عملیاتی حکمت صدرايي به شمار می‌رود؟ به عبارت دیگر آیا می‌توان گفت که مبانی انقلاب اسلامی و نقشه راه آن از «؛حکمت متعالیه» استنباط و استخراج شده است و نهضت امام خمینی(ره) ثمره عملی و تبیین سفر چهارم از اسفار اربعه آن می‌باشد؛ یا اینکه امام خمینی(ره) به عنوان فیلسوف و مدرس شهیر فلسفه اسلامی، خواه – ناخواه و مستقیم یا غیر مستقیم، متأثر از آن مکتب بوده است؟

– اینکه بگویند انقلاب اسلامی متأثر از حکمت متعالیه می‌باشد، غلط نیست و قابل تفسیر است؛ البته به این معنا نیست که مثلاً کتاب اسفار ملاصدرا را در مقابل گذاشته و خط به خط از آن الهام گرفته‌اند. رهبری این انقلاب و پایه‌گذاری نظام جمهوری اسلامی ایران به دست و همت عالی و قدرت فکری و روحی امام خمینی(ره) بود و ایشان الهام گرفته از احکام و معارف اسلام و قرآن و اهل بیت(ع) و از لحاظ فکری و فلسفی دست پرورده حکمت متعالیه و عرفان اسلامی و قرآنی بودند. وجود این بینش فعال که در آن اندیشه عمیق و اجتهادی و توحیدی و اعتقاد به مشیت قدرت مطلقه الهی و ایثار و اسلام‌جویی و عدالت‌خواهی و مقابله با ظلم و شجاعت ناشی از شناخت واقعی خداوند و وجوب اعانت بر ملت مظلوم ایران و اقامه حکومت اسلامی در عمق وجود یک شخص نمود یافت، از او رهبر و پیشاهنگی برای مبارزه با ظلم و طاغوت می‌سازد که با اتکال به خداوند و یاری مسلم او – که صریح قرآن است – و با بسیج ملت اسلام‌خواه و عدالت‌جو و خسته از سلطنت چند هزار ساله طواغیت، جریان و نهضتی بر پا می‌کند که چون طوفانی سهمگین کاخ عظیم و باستانی شاهی را ساقط و نظام اسلامی را بر خرابه آن بر پا می‌سازد.

در این باره حتی لازم نیست که به سفر رابع اسفار اربعه اشاره شود، چون عقیده و جهان‌بینی صحیح حکمت متعالیه با پشتوانه قرآن و حدیث اهل‌بیت(ع) کافی بود که فکر عرفانی و فلسفی حضرت امام(ره) را از ذهن به عین و خارج بکشاند و حکمت نظری او به حکمت عملی و پیاده‌سازی مبانی اسلامی حکمت متعالیه منتهی گردد.

* از نظر شما در روزگاری که عقلانیت از اهمّ مدعای آن است، صف آرایی آشکار در مقابل فلسفه و نفی عقل فلسفی، ناشی از چه چیز می‌تواند باشد؟ ارزیابی شما از جریانی که به تازگی در کشور علم مخالفت با فلسفه اسلامی را به دست گرفته، چیست؟ موضع بایسته اهالی فلسفه در مقابل جریاناتی از این دست، چه باید باشد؟

مخالفان فلسفه در طول تاریخ دو دسته بوده‌اند:

دسته اول؛ کسانی از محدثان غیر شیعه و کم اطلاع از معارف اسلامی، کسانی که نه فقط معنا و عمق برخی آیات و روایات را نمی‌فهمیدند بلکه حتی در برابر آیات و یا روایاتی که با هم متعارض بودند، چون کلید فهم و راه آشتی علمی و فلسفی بین آنها را در اختیار نداشتند، هر دو طرف نقیض یا اضداد را به صرف ادعای تعبد به کلام وحی، می‌پذیرفتند! این دسته در برابر معارف اهل‌بیت(ع) و کلمات فلسفی و عرفانی آنان چاره‌ای نداشتند جز آنکه آنها را به زعم خود خلاف ظاهر آیات و احادیث بدانند و کم کم این دریافت‌های ناشی از جهل ایشان، جای علم را گرفت و مکتبی به وجود آورد که به نام‌های مکاتب ظاهری و حنبلی و مانند این‌ها معروف شدند.

دسته دوم؛ جریانی سیاسی – فرهنگی بود که در دوران خلفای عباسی در برابر شیعه و اهل بیت(ع) به وجود آمد و چهره معروف آن ابوحامد غزالی است؛ که برای مقابله با شیعه باطنیه و اسماعیلیه (که جریان سیاسی – نظامی برضد خلافت و طرفدار اهل بیت(ع) بودند و برای دفاع از این مکتب از فلسفه و برهان استفاده می‌کردند)، جریان تکفیر فلاسفه و ردّ آنها را توسعه داد و کتاب «تهافت الفلاسفه» را نوشت و جریانی شبیه جریان طالبان امروزی را در مدارس نظامیه خراسان و بغداد به راه انداخت و مبلغانی علیه شیعه تربیت کرد.

در زمان ما، در ایران هم مخالفان فلسفه دو دسته جدای از هم هستند:

دسته اول؛ برخی از علمایی که به سبب سطحی برخورد کردن با حکمت متعالیه و فهم معنایی از اصالت وجود، صرفاً از روی تقوا و دفاع از دین و معارف حقه و با اعتقاد به اینکه فلسفه برای سلامت عقاید و اصول دین مضر است، با تدریس آن مخالفت می‌کنند. ایشان حتی برخی خود مدرس فلسفه بودند و متون فلسفی را – همراه با ردّ و اشکال به برخی مضامین آن – برای ما تدریس می‌کردند. مرحوم آ میرزا جواد تهرانی(ره) و حاج شیخ مجتبی قزوینی(ره) در مشهد مقدس و شاگردانشان از همین علما بودند که خود اسوه تقوا بودند. مخالفت این دسته جنبه سیاسی نداشت و صرفاً از روی اعتقاد قلبی انجام می‌شد.

دسته دوّم؛ جریانی است سیاسی و تکفیری – سلفی که با ردّ و بدنام کردن فلسفه اسلامی و حتی علم کلام و ترویج تقلید محض در اصول‌دین و پیروی از آراء ابن‌تیمیه و چاپ مطالب غزالی و برگزار کردن اجتماعاتی به نام او، قصد دارند شیعه و علمای معقول و اهل فلسفه بعد از انقلاب اسلامی ایران را کافر و مروج باطل جلوه دهند.

من از جریانی که گفته می‌شود به تازگی در حوزه قم یا جای دیگر در مخالفت با فلسفه اسلامی به وجود آمده، اطلاعی ندارم و کسی را نمی‌شناسم و شخصی را متهم نمی‌کنم؛ اما از باب جریان‌شناسی و اعمال بصیرت در امور سیاسی لازم است بدانیم که هدف سیاسی این‌گونه جریان‌های سیاسی – بین‌المللی، در درجه اول کوبیدن بنیان‌گذار انقلاب و رهبری آن و ایجاد اختلاف در میان شیعه و به ویژه در حوزه‌هایی است که باید همه طرفدار رهبری – شیعه بلکه رهبری همه مسلمانان – باشند. هدف ثانوی این‌گونه جریان‌ها زیر سؤال بردن اصل انقلاب و غیر اسلامی خواندن آن و کفر و بطلان شمردن آن به سبب بطلان اصل آن که همان فلسفه اسلامی و حکمت

متعالیه است، می‌باشد. این جریان سلفی در تبلیغات جهانی و محلی خود حتی به قدیسی مانند ملاصدرا نسبت فسوقی می‌دهند که بسا خودشان بدان مبتلا هستند!

همان‌طور که اشاره کردید امروز دنیا به عقلانیت اهمیت تبلیغاتی فراوانی می‌دهد و با آنکه در نظام‌های سیاسی، حکومت‌های استکباری و غربی اثری از عقلانیت دیده نمی‌شود، ولی سعی می‌کنند اسلام و حرکات انقلاب اسلامی و از جمله جمهوری اسلامی ایران را خالی از آن جلوه دهند و حتی رئیس مسیحیان کاتولیکی - که مسیحیتی را تبلیغ می‌کند که فاصله بسیار زیادی با عقلانیت دارد - دیدیم که از روی غرض‌ورزی سیاسی، اسلام را بدون عقلانیت معرفی کرد! با آنکه بر عکس این ادعا و تبلیغات دشمنان اسلام، کشور ایران و مذهب تشیع و فقهای آن و فرهنگ ایرانی، همواره نگهبان فلسفه و عقلانیت و منطق و استدلال بوده‌اند و همه کتب کلامی و فلسفی شیعه، منبع نشر عقلانیت بوده است. برای پرده کشیدن بر روی این واقعیت و تأیید تبلیغات دشمنان، ستون پنجمی را در جامعه انقلابی ایران ایجاد کرده‌اند تا برخلاف واقعیت، عقاید رایج اسلامی را مخالفت با فلسفه، و فلسفه و حکمت و معارف را مربوط به اقلیتی کوچک در حوزه‌ها وانمود سازند. خوشبختانه تاریخ حوزه‌های علمیه نشان می‌دهد که هیچ‌گاه فقه و حوزه‌های ما از فلسفه و منطق جدا نبوده و چهره‌های معروفی مانند علامه حلی و شاگردانش و شهید اول و شهید ثانی و تمام یا بیشتر فقها در همه دوران‌ها، مدرس فلسفه و مدافع آن بوده‌اند. مرحوم سیدمحمد حسین تهرانی(ره) در این‌باره کتابی به نام «#171؛فقهای حکیم» تألیف کرده است.

* همان‌گونه که مستحضری 12 واحد درس معارف اسلامی در دانشگاه‌های کشور تدریس می‌شود. با توجه به اینکه این دروس (به ویژه چهار واحد اندیشه اسلامی 1 و 2) با رویکرد فلسفی - کلامی عرضه می‌شود، به نظر شما این رویکرد، چه میزان می‌تواند در تقویت ایمان و اعتقاد و جذب جوانان به دین، مؤثر باشد؟ و آیا از محتوای فلسفه اسلامی می‌توان در اسلامی‌سازی دانشگاه بهره گرفت؟

- مسلماً با توجه به آمادگی روحی و ذهنی جوانان و فطرت بیدار آنان، آموزش معارفی که بر پایه استدلال و منطق و با فطرت آن‌ها سازگار باشد، بی‌تأثیر نیست؛ اما این‌گونه مفاهیم دینی و عقلانی را نباید با یک داروی شیمیایی که تأثیر فوری و آنی دارد، قیاس کرد و منتظر تأثیر قاطع و حتمی آن بود.

طبیاع و پیش‌فرض‌های افراد در قبول درس‌های معارف تأثیر دارد و ممکن است در برخی جوانان اصلاً تأثیر مثبت نداشته باشد؛ مگر آنکه مطالب و معارف اسلامی با توجه به طبایع جوانان به گونه‌ای تدوین و تهیه شود که جای انکار باقی نگذارد، حتی گاه ممکن است به سبک اثبات قضایای هندسی، استدلال و اثبات شود. پیش از انقلاب من در مدرسه‌ای اصول دین را به همین سبک درس دادم که جزوه آن بعدها به نام خداشناسی چاپ شد. این تجربه در عمل کاملاً مثبت بود؛ و البته روش‌های مشابه هم ممکن است. اما اگر مشتی مطالب و یا مجموعه‌ای از گزیده‌های کتب فلسفی را به خورد جوان بدهیم، بدون آنکه زمینه روحی و فکری آنان ملاک باشد، تضمینی ندارد که موجب تقویت ایمان شود و آن‌ها را جذب کند.

برای اسلام‌سازی دانشگاه باید بینش مطابق فطرت اسلام را با زبان مناسب روز به جوانان معرفی کرد و تا حدودی از بیان تطبیقی و مقایسه آن با مکاتب و عقاید و فرهنگ‌های دیگر کمک گرفت؛ تا امتیاز آن از دیگر ادیان و مکاتب قدیم و جدید روشن شود.

مباحث فلسفی اسلامی در این موارد باید به دقت انتخاب شود و از خشکی و خشونت به دور باشد و قدری چاشنی عرفان هم به آن آمیخته شود تا تلنگری به قلب مخاطب بزند و عشق الهی خفته او را بیدار کند. آمیختن دروس معارف با مثنوی و نظایر آن مفید است.

امیدوارم با همت دست‌اندرکاران امور آموزش معارف و مسئولان، تفکر جوانان ما راه درست خود را بیابد و ایشان با چهره زیبای اسلام عزیز بیشتر آشنا شوند تا در دام تفکرات سیاست‌زده غربی که به نام فلسفه‌های روز تبلیغ می‌شود، نیفتند.